

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سوها مصطفی

برگردان و پی نوشت از: ا. م. شیر

۰۶ جولای ۲۰۱۲

شهادتنامه

قصیر: همه این چگونه آغاز شد؟

در سوریه چه روی می دهد؟ در طول این سال هزاران شهروند عادی کشته شده اند. چه کسی آنها را کشت؟ شهادتنامه ای که منتشر می کنیم، این فاجعه را روشن می سازد. سوها مصطفی با جان بدر بردگان از درگیریهای خونین، با انسانهای عادی، با فراریان از سرنوشت غم انگیز، نه با آنهایی که رسانه های غربی در ترکیه یا اردن مورد سوءاستفاده قرار می دهند و در جلو دوربینها می نشانند، دیدار کرده است.

مسیحی جوان که موفق به فرار از قصیر گردید و در دمشق اقامت کرد، می گوید: گلوله انفجاری به سینه برادرم اصابت کرد و در ریه هایش منفجر شد. او ادامه می دهد: برادر من، یک مهندس غیرنظامی بود، در همان روز ۱۸ فیبروری ۲۰۱۲ در آستانه سفر به المان که در آنجا تحصیل کرده بود، برای وداع با ما به قصیر آمد. به شهر رسید و در منطقه ای گرفتار شد که در آنجا درگیری مسلحانه بین نیروهای انتظامی و تروریستها روی داد. در نزدیکی خانه ما، او پولیس زخمی را دید که کمک می خواست. برادرم برای کمک، به طرف او رفت و نمی دانست که در آنجا مرگ منتظر اوست. با شلیک تک تیرانداز در کمین نشسته، کشته شد.

اینک قصیر به شهر اشباح تبدیل شده است. ما در دمشق با مسیحی جوانی دیدار کردیم که نخواست نامش فاش شود. او از ما خواست که او را در پایتخت تا آن محل که ۱۵۰ خانواده از دوستان و همسایگانش اقامت دارند، همراهی کنیم.

در اثر افزایش خشونت، زندگی در قصیر غیرقابل تحمل شده بود. شبه نظامیان مسلح، شعارهای دینی فریاد می زدند و برای بیرون راندن همه اقلیتهای ملی از شهر فراخوان می دادند.

«محل عکس»

مصاحب ما از خبرنگار فرانسوی می پرسد: من چند بار به فرانسه سفر کرده ام. باید بگویم که فرانسویها مردمان خوبی هستند. پس چرا سارکوزی این طور است؟ چرا او از افراطیون خونخوار که قصد نابود کردن همه ما را دارند، حمایت می کند؟

من نمی توانستم جواب او را بدهم ولی او ادامه داد: شاید شما نمی دانید که چگونه همه ما در این شهر کوچک، در نزدیکی مرز لبنان با هم زندگی می کردیم؟

«شورش» به قرنها زندگی تفاهم آمیز بین مسلمانان و مسیحیان در این شهر نقطه پایان گذاشت.

اعتراضات ابتداء تا زمانی که در خیابانها افراد ناآشنا، ریشو، ظاهرا وحشی و مسلح پیدا نشده بودند، تا ماه مه ۲۰۱۱ به صورت مسالمت آمیز برگزار می شد.

این شبه نظامیان، بسیار نامتعادل، به خالی کردن شهر، آدمربائی به منظور اخاذی، دزدی و چپاولگری، آتش زدن خانه ها و مراکز کسب و کار ناراضیان پیوستن به آنها و از جمله مسیحیان دست زدند.

زنی که همراه دو خانواده دیگر در یک خانه مثل ۱۵۰ خانواده فراری مسیحی مقیم اطراف دمشق، زندگی می کند، ادامه می دهد: علویها[۱] و سپس، مسیحیان[۲] اولین قربانیان آنها بودند.

او اضافه می کند: زمانی که این دیوانگان شعارهای مشهور خود «علویها به گور، مسیحیان به بیروت!» را در انظار عمومی سر دادند، ما وحشت کردیم. رهبران دینی، به ویژه شیخ الرور[۳] این بنیادگرایان جوان را از طریق کانال وصال سعودی [۴] به ارتکاب جنایت دعوت می کند و می گفت اگر همه «مرتدان» را بکشند، به بهشت جاودان خواهند رفت.

از آن وقت زندگی ما با خطر جدی مواجه شد. خانواده های زنده مانده علوی خیلی پیشتر از ما شهر را ترک کردند. این، پاکسازی دینی بود. آنها چشم دیدن ما را ندارند. باید در انتظار بدتر از اینها می ماندیم.

محل عکس

ارتش آزاد «سوریه»

زمان گذشت و اوضاع به وخامت گرائید. در آغاز، اکثریت شبه نظامیانی که وحشت آفریدند، جوانان ۱۵ تا ۲۵ ساله مسلح به «کلاشنیکوف» بودند. الان بزرگترها هم در میان آنها هستند. آنها در کامیونتهای مسلح به مسلسل در شهر گشت می زنند. اینک آنها قانون خود را حاکم کرده اند.

از این خانواده ها که از هر طرف ما را در میان گرفته اند، می پرسیم: پس ارتش در این شرایط چه کار می کرد؟ یکی از حاضران جواب می دهد. به گفته او، مداخله ارتش ضروری بود، و مردم هم چنین می خواستند. اما سربازان از عهده آنها بر نمی آمدند، و هزاران نفر در همان اوایل شروع حوادث کشته شدند. شبه نظامیان بهتر از ارتش مسلح شده اند، و نه تنها به سلاحهای سنگین، بلکه، به چنان تکنولوژی پیشرفته ارتباطی مجهز شده اند که حتی دولت هم در اختیار ندارد.

زن جوانی می گوید: اخیرا، چند روز قبل از آنکه ما قصیر را ترک کنیم، من دو تن از مردان محله خودمان را دیدم که به تایرهای بزرگ تراکتور بسته شده بودند. آنها هم مثل شبه نظامیان سنی بودند. همه ما آنها را می شناسیم.

آنها را به دادن اطلاعات به نهاد انتظامی متهم کرده بودند. در واقع، آنها پدران غیرنظامی خانواده های عادی بودند. شبه نظامیان آنها را در روی همان لاستیکهای تراکتور زنده- زنده آتش زدند. ما می دانیم که آنها با پولیس همکاری نمی کردند. این فقط بهانه بود. آنها را به خاطر امتناع از پرداخت «مالیات انقلابی» کشتند.

محل عکس

ارتش آزاد «سوریه»

پیر مرد تقریباً پنجاه ساله ای وارد صحبت می شود. او می گوید: واقعیت را باید گفت. همه این شبه نظامیان که از یک سال پیش ما می بینیم، سوری نیستند. لهجه و طرز پوشاک آنها معرف آنهاست. برخی از آنها از اهالی روستاهای لبنانی وادی خالد و عرسال در نزدیکی مرز سوریه هستند. بقیه، از اعراب کشورهای مختلف هستند. آنها برای ساختن امارات اسلامی به سوریه آمده اند. به همین سبب هم آنها می خواهند همه آن کسانی را که مثل خود آنها نیستند، از کشور بیرون برانند.

ما، آنطور که سلفی ها می خواهند به خارج فرار نکردیم. ما با امید به بهتر شدن اوضاع و بازگشت به خانه هایمان در قصر، به دمشق آمدیم. ما مسیحی هستیم، در اینجا، در این کشور به دنیا آمده ایم، و این کشور، میهن ماست.

[۱] علویها مسلمانانی هستند که قانون شریعت و آئینهای تشریفاتی را قبول نمی کنند. آنها اعیاد مسیحی، سنی و شیعه را جشن می گیرند. آنها عمدتاً مقیم ترکیه، سوریه و لبنان هستند. تکفیریهایی مورد حمایت پادشاهی های وهابی (عربستان سعودی، قطر، امارات شارجه) آنها را مرتدان محکوم به نابودی می شناسند. وهابی های خواهان سرنگونی بشار اسد تأکید می کنند که، او و بیشتر مقامات دولت حاکم سوریه علوی هستند. این که رسانه های غربی علویها را عین حزب حاکم بعث معرفی می کنند، واقعیت ندارد.

[۲] در دمشق از روی پل ترسا مسیح دیده می شد. بزرگترین دیاسپور مسیحیان عرب در سوریه، در گهواره مسیحیت، زندگی می کند. آنها ۱۶٪ جمعیت کشور را تشکیل می دهند (منبع: کتاب واقعیات جهانی سیا ۲۰۱۲). اکثریت آنها ارتدوکس هستند.

[۳] شیخ عدنان الرور، استوار سابق ارتش سوریه، که هیچ گونه تمایل سیاسی یا مذهبی ندارد و به علت ارتکاب جنایت کثیف به عربستان سعودی گریخته، به رهبر دینی اپوزیسیون مسلح تبدیل شده است.

[۴] کانال تلویزیونی وصال، یکی از اصلی ترین کانالهای مبلغ نفرت در خاورمیانه می باشد. سیاهنمایی مسلمانان غیر سنی و مسیحیت، هدف برنامه های آن است. ائمه این کانال، مرتب برای قتل این یا آن مقام سوری، حکم صادر می کنند و آن را قانونی و مشروع می دانند.

پی نوشت مترجم:

آی، آی، آی! داد و بیداد! این «شهادتنامه» مرا به ۲۴-۲۵ سال پیش، به زمانی که چنین حوادثی عیناً در اتحاد شوروی اتفاق افتاد، برد و دردناکترین زخمهایم را، اندوهبارترین خاطراتم را دوباره زنده کرد. حادثه القصر و رویدادهای سوریه به طور کلی، اگر برای بسیاریها «گوش» است، برای من «چشم» است. ممکن است گوش خطا بکند ولی چشم هرگز! بدین معنی که اگر کسانی این حوادث را می شنوند یا می خوانند، من به عینه و از فاصله بسیار نزدیک، مشابه آنها را حتی از چند قدمی، به چشم خویش دیده ام.

حوادث سوریه و از جمله حادثه القصر، تکرار طابق النعل حوادث اتحاد شوروی در سالهای بعد از ۱۹۸۷ هستند با این تفاوت که چنین حوادثی در اتحاد شوروی ابتداء، با حمایت ضمنی و بعدها، علنی نهادهای امنیتی، انتظامی و

قضائی دولتی روی داد و ثابت کرد که رویزونیستها از دوره به قدرت رسیدن خروشچف تا روی کار آمدن باند گورچوف- یاکوفلیوف- یلتسین، بتدریج بر تمام ارکانهای حزبی و دولتی تسلط یافته اند و از دست کمونیستهای تک و توک باقیمانده در اینجا و آنجا هم، کاری ساخته نیست.

در سالهای آخر دهه هشتاد قرن گذشته میلادی، در همه جمهوریهای اتحاد شوروی، سر و کله گروهها و سازمانهای «دموکراسی خواهی» و «حقوق بشری» پیدا شد. اعضای این تشکلهای «جدید»، عمدتاً افراد ناآشنا و غیربومی، اوایل در دسته های چند نفری، در شهرها راه می افتادند، در مناطق مختلف، متناسب با ترکیب ملی و یا دینی هر جمهوری، به آزار و اذیت و ضرب و شتم اقلیتهای ملی یا دینی دست می زدند، علیه آنها شعارهای دینی یا ناسیونالیستی سر می دادند. گاهی مواقع اتفاق می افتاد که به نام «اقلیت» ملی یا دینی، وابستگان به «اکثریت» را هم مورد هجوم و حمله قرار می دادند. رفته رفته که کارشان بالا گرفت و مسلح شدند، به آتش زدن خانه ها و کشتارها دست زدند، انسانها را مثله می کردند، از پنجره ها یا از بالای ساختمانهای بلند پرت می کردند، در اطراف پادگانهای ارتش به قتل و غارت دست می زدند و حاصل «کار» خود را به پای ارتش می نوشتند ... در چنین شرایطی، در رسانه ها، به خصوص، داخلی تبلیغات ضد انسانی شدیدی آغاز شد. خلقهای هر جمهوری را، جمهوری به خصوص همسایه، دشمن ازلی و ابدی خود تعریف کردند و برای آن، اسناد و مدارک تاریخی هم جعل کردند. حتی، به جای لالائی مادر، آهنگ تنفر و خصومت با خلق نزدیک ترین همسایه، که دهه ها و سده ها در صلح و آرامش و دوستی با هم زندگی می کردند، در گوش کودکان خواندند.

تبلیغات ضد سوسیالیستی و ضد چپگرانی اوج کم سابقه ای گرفت. امپریالیستهای مرتجع آتش گندی پختند که چینماها و وازدگان چپ نیز داغ- داغ و بی چون چرا آن قورت دادند. این که: آی استالین و بلشویکها اله و بله کردند؛ آی اقتصادی سوسیالیستی ماهیتاً ناکارآمد است؛ آی نبود «دموکراسی» و «حقوق بشر» در شوروی موجب «فروپاشی» آن شد؛ آی رژیم تک حزبی و توتالتار در شوروی حاکم بود و هزاران زهرمار دیگر، همه و همه، فلفل نمک این آتش گند بود. در چنین شرایطی و در بستر این جار و جنجال کثیف، امپریالیسم جهانی به هدف خود، دایر بر تخریب یک کشور و یک بلوک سیاسی- اقتصادی مقتدر، ایجاد کشورهای بی دولت و یا با دولت عروسکی و در سایه آن، دستیابی به منابع ارزان یا حتی رایگان مواد خام و مولد انرژی، نابودی تولیدات و صنایع ملی، گشایش بازار مصرف به اندازه یک پنجم کره زمین نائل آمد.

جنگ مغلوبه کنونی غرب در سوریه، هیاهوی تبلیغاتی دایر بر رعایت «دموکراسی» و «حقوق بشر» در کشورهای امپریالیستی(؟) و وجود دیکتاتوری فقط در بعضی کشورها(؟)، چیزی جز یک مضحکه بیشرمانه نیست که دیروز در اتحاد شوروی و اروپای شرقی و سپس، در افغانستان و عراق، در یوگسلاوی و سومالی و این اواخر، در ساحل عاج و لیبیا و بسیاری کشورهای دیگر پس از ویرانیهای بی سابقه و کشتار و قتل عام میلیونی انسانها، «گل خنده» بر لبان مردم نشانده. پس هوشیار باشیم! ایران ما، در نوبت است.

<http://www.voltairenet.org/Kossair-kak-vsio-eto-nachinalos>

<http://eb1384.wordpress.com/2012/07/04>

۱۴ تیر [سرطان] ۱۳۹۱